



عزیز رضائی

چگونه سبز شدی !

گفت چگونه سبز شدی گفتا کمال همنشین در من اثر کرد.

رنگ سبز در ایران اسلامی معمولاً نشانی از قداست ، که اخیراً به پرچم سیاست بدل شده است. شال سبز نشان از دیانت اهل سادات و در اینجا منتسب به سید میر حسین موسوی بنظر میرسد . جنبش اعتراضی سبز برهبری سید میرحسین موسوی و شیخ کرّوبی از کاندیداتورهای از صافی گذشته رژیم حاکم، ناشی از تقلب بزرگ انتخابات در دهمین دوره ریاست جمهوری ایران در ۲۲ خرداد ۸۹ است. «جنبش سبز» عمدتاً ترکیبی است محدود به قشرهای متوسط و بالای جامعه شهری بویژه تهران برهبری بخشی از دستگاه تئوکراتیک معترض نظام جمهوری اسلامی در برابر بخش استبدادی افراطی و انتظامی آن.

اعتراض رهبران سبز که خود را متعلق به بخش رفرمیست رژیم اسلامی میدانند بر زمینه امواج خشم و نارضائی در داخل ایران و تحت تأثیر آن در خارج از کشور به یک جنبش وسیع همگانی علیه کلّ رژیم تبدیل گردید. البته تقلب در انتخابات فقط عامل یا تلنگری بود که همچون جرقه‌ای که به انبار باروت سرایت کرده باشد آتش جنبش اعتراضی مردم را بر افروخت ، ولی علت آن نبود. علت جنبش نوین مردم ایران که بدون شک در تداوم خود به سرنگونی کلّ نظام خواهد انجامید ، سی و یک سال حکومت استبدادی نظام اسلامی است که مردم ایران را بروز سیاه نشانده است. لیکن در نبود یک رهبری واقعی مشارکتی و متشکل از نیروهای مردمی در راستای امواج عصیان زده توده مردم ، جنبش مردم توسط جناحین رژیم مورد استفاده و به کجراهه سوق داده میشود. و از این رهگذر پتانسیل این نیروی عظیم مردمی تحت عنوان روح «اتحاد» و «همه باهم» که ویژه جنبش همگانی ایرانی است و ریشه‌های دینی دارد، زیر چتر جنبش سبز به عوامفریبی پیشوایان متوهم و قدرت‌مدار مورد بهره برداری قرار گیرد که در نهایت به عروج دمکراسی و پلورالیزم تنازعی کمک نمی‌نماید.

گسترش جنبش و فراز خشم همگانی در روز ۲۶ خرداد علیه بنیاد رژیم در تهران ، به نحوی بود که غالب شهرهای بزرگ ایران را نیز زیر پوشش خود گرفت. لیکن رهبران معترض و جانبداران سبزپوش آنان وحشت زده از شعارهای ساختار شکن علیه کلّ نظام و لرزش پایه‌های آن ، با شعارهای «یا حسین میرحسین» و سر دادن بانگ «الله‌اکبر» بریام خانه‌ها سعی بر آن داشتند که از خواستهای واقعی مردم بپاخاسته ایران فاصله گرفته و مطالبات خود را در چارچوب اجرای مواد قانون اساسی ولایت فقیه و اصلاحاتی در قالب نظام عقیم نمایند. بیانیه‌های هردوی کاندیداتورهای حذف شده در این راستا گویای این حقیقت می‌باشد.

آقای موسوی بنا به موقعیتهای مختلف با صدور بیانیه‌هایی که همگی حاکی از ضرورت حفظ نظام جمهوری اسلامی است راه حلّ خروج از بحران کنونی را اجرای کامل و دقیق قانون اساسی میدانند. هر چند بیانیه‌های آقای موسوی قابل فهم لیکن قابل تأیید نیست. متن اصلاح شده قانون اساسی در زمان نخست وزیری همین آقای موسوی بمقامات مربوطه اینچنین ابلاغ میگردد : « برادر گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین» - آقای کرّوبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی - آقای یزدی ریاست محترم قوه قضائیه - و... ارسال میشود:

«متن اصلاحات و تغییرات و تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که وسیله شورای بازرنگری قانون اساسی منصوب از سوی امام امت و مقام معظم ولایت فقیه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره .. تصویب و طبق اعلام شورای نگهبان در همه پرسى مورخ ۶۸ / ۶ / ۵ به قبول و تأیید ملت عزیز ایران رسیده و.. - رئیس هیئت دولت جمهوری اسلامی ایران - ۶۸ / ۳ / ۵ میرحسین موسوی. - ایشان در بیانیه شماره ۹ خود مینویسد «خطر در پیش است : نظامی که بمدت سی سال به اعتماد مردم متکی بود نمیتواند یکشنبه قوای امنیتی را جایگزین این نقطه اتکا کند».

آقای موسوی با این توضیح تاریخی، صادقانه اعلام میدارد که در طول این ۳۱ سال و در عصر صدارت او نه کشتار سال ۶۷ صورت گرفته و نه قتل‌های زنجیره‌ای در داخل > فرورها- محمد مختاری- محمد جعفر پوینده و .. < و در خارج از کشور > قتل قاسملو، شرفکندی، شاپور بختیار ، کاظم رجوی و .. < صورت گرفته و نه در زندانهای مخوف نظام اسلامی اوین و کهریزک زندانی سیاسی وجود داشته ، نه شکنجه و نه تجاوز جنسی به دختران پیش از اعدام > طبق ماده شرعی معصومیت و عدم مجوز ورود به بهشت آنها < و با داشتن چنین گذشته‌ای ، امروز مصلح اصلاح طلب مدعی است که این نظام « سی سال متکی به اعتماد مردم » بوده است. آقای موسوی چنین وانمود میکند که استبداد و خفقان ، کشتار و اعدام ، اعترافگیری زیر شکنجه بیگناهان ، تجاوز جنسی به زندانیان سیاسی تازه از چند ماه پیش و با تقلب در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ ، که ایشان یکی از رقبای شکست خورده کاندیداتوری انتخابات بود آغاز شده است؟ موسوی در بیانیه شماره ۹ خود مینویسد « باید به اسلام باز گردیم، اسلام ناب محمدی که تحجر را بر نمیتابد و تا قیام قیامت برای معضلات جدید بشریت پاسخهای بکر و نو دارد. به اسلام باز گردیم که مارا به امانت و راستی فرا خوانده است.»

اینست نصایح و درافشانیهای آقای مهندس موسوی که خود عین تحجر است. ایشان اگر به اواخر سی و یک سال طول عمر نظام اسلامی معترض است ، سی سال بقیه را که خود در دو دوره چهار ساله در رأس دولت قرار داشت و به فرمان امام خمینی کشتار جمعی سال ۶۷ را براه انداخت چگونه توجیه مینماید ، آیا نشان از عدالت اسلامی داشت؟ و یا پاسخ بکر به معضلات قدیمی و کهنه جامعه ایرانی بود. آقای موسوی در ادامه درافشانی‌هایش در بیانیه شماره ۹ چنین مینویسد :

«نظام و انقلاب اسلامی میراث و میوه مبارزات تاریخی دویست ساله مردم با استبداد و عقب‌ماندگی است. جمهوری اسلامی نظامی است که اگر بر اساس عهد نخستین و نسخه اصلیش به اجرا درآید تمامی خواسته‌های ما را در بر میگیرد. مبدا کسی فریب شعارهای ساختار شکنانه را بخورد. اینجانب قویاً با چنین وسوسه‌های مخالفم و اعتقاد دارم قانون اساسی ما همچنان دارای ظرفیتهای ارزشمند تحقق نیافته‌است که باید با فعالیت همه نخبگان روحانی و دانشگاهی و اندیشمندان کشور اجرای آنها بصورت مطالبه ای ملی درآید.» از این منظر در سراسر سی سال عمر قساوتبار و جنایتکاری جمهوری اسلامی و بنابراین در دوران ۸ ساله نخست وزیر آقای موسوی، حکومت بر اساس همان «عهد نخستین و نسخه اصلیش» یعنی حاکمیت ولایت فقیه بوده‌است. و درست بنا بر همین استلال وضع مردم ایران چنین است که حالا هست و بر سر مردم آن آمده است که طی این سی سال تجربه کرده است. هم‌اکنون طبیعی می‌نماید که خامنه‌ای و احمدی‌نژاد نیز ادامه منطقی امامت و ولایت جنایتکاری خمینی‌اند نه اینکه نفی و نقض آن. بدینسان اگر آقای موسوی این واقعیت آشکار را بپذیرد خود جناب جزء مهمی از این جنایتها بوده‌است. لیکن روشنفکران و سیاسیکاران که در واقع تاریک‌فکران و تعاملکاران سیاست که خود را لائیک یا چپ و یا سوسیالیست میدانند و در سیاست و برنامه خواهان دولتی فرا دینی‌اند در تجویز جنبش سبز و رهبری آقای موسوی به تکاپو افتاده‌اند.

البته شبکه‌های امپریالیزم خبری جهانی همچون BBC و VOA نیز در توسعه پخش و تقویت شعارهای مصلحین نظام اسلامی نقشی اساسی بعهده داشته و دارند. یقیناً اهداف سیاسی رهبران کشورهای غرب در رابطه با چگونگی اوضاع ایران نه در جهت ارتقاء سطح جنبش و رادیکالیزه شدن آن در ابعاد توده‌ای، بلکه کنترل و مهار آن در سطح محتوای شعارهای اصلاح طلبان نظام برایشان مقبولیت داشته و چشم‌انداز سیاسی آنان را تأمین مینماید.

در خارج از کشور نیز رفرمیستهای متنوع راه سبز بطرق مختلف و با کسب امکانات از رسانه‌های غربی در پشتیبانی از «جنبش سبز» کمپین براه انداخته‌اند. از این رهگذر طیف توده- اکثریت بنا به سنت فرهنگی سیاسی مصلحتی آنان، فرصت را غنیمت شمرده و خود را به کاروان سبز ملحق نموده‌اند. اینان آنچنان در اینراستا ثابت قدم حرکت به پیش را پیشه کرده‌اند که نمایندگان فکری آنان در تعاقب «جنبش سبز» شعار «بسک» یا «بزوتنه‌وی سه‌وزی کردستانی»^۱ را مطرح می‌نمایند. در میان احزاب مهاجر جنبش کردستان نیز، کم نیستند که با کاروان سبز هم قافله شده‌اند. شاخه‌های حزب دمکرات به تبع سنت و تاریخ تعامل با رژیم، از برای در بر گرفتن نماد سبز و ذوب شدن در این قافله، گوی سبقت را از همدیگر میریابند. جناحین سرخپوش سابق کومله «کومله‌های زحمتکشان» سبزپنوش از سرخ‌فامی پشیمانند. بویژه رهبری «کومله انقلابی زحمتکشان» در همنشینی با طیف توده- اکثریت و همگامی با کاروانسالاران سبز در اینراستا خود را به علمداری جنبش سبز رسانده‌است. برگذاری سمینار ۱۴ مارس در هلند در جوار این طیف و هم‌قطاران آنان نمونه‌ای از این همنشینی است. همنشینی در جوار حاملین و عاملین سیاست توطئه و خیانت به جنبش کردستان. در اینجا هرچند کمال همنشین در هم‌رهی اثر گذار است لیکن همنشینی و لاجرم هم‌کسوتی با طیف توده- اکثریت زیر پوشش سبز برای سرخ پوشان سابق جنبش کردستان عاقبتی گوارا نیست و جای پرسش دارد که چگونه سبز شدی؟

کمال همنشین همچون عاملی خارجی، آری بر رهبری «کومله انقلابی. ز» ریشه در سیاست تعامل و جای خود دارد، لیکن اساساً در نبود فاکتور درونی (باور طبقاتی) است که کمال همنشین در سوخت و ساز سیاسی به فاکتور غالب تبدیل و خصائل تعامل در قالب دیپلوماسی به‌سکة رایج سیاست او بدل میگردد. طبیعتاً، افراد، گروهها و احزاب سیاسی چه آگاه باشند و نباشند، در اندیشه و برنامه‌های خود خواستها و نیازهای طبقه یا قشری را بازتاب میدهند که بدان تعلق دارند. بنابراین، هرکسی از پس عینک قشری و طبقاتی ویژه خود به پیرامون خویش مینگردد. در نتیجه ارزیابی، برداشت و برنامه‌های خود را راستای اهداف و استراتژی خاصی قرار میدهد که در رابطه با «جنبش سبز» نیز جز این نیست. هرچند تشخیص کار واقعی از واهی کاری است دشوار اما با بهره گیری از آمار و اسناد و داده‌های غیر قابل انکار در این راستا میتوان بر مواضع سبز و این تغییر ریل صحه گذاشت. بدینسان باورمندی به جنبش اجتماعی و مبارزه طبقاتی بمثابه عامل تغییر و تحول در بنیان جامعه، عامل اصلی و فاکتوری است غالب که در مسلک سبز و نارنجی بیرنگ و مغلوب است. دیپلوماسی جنبش سبز و سیاه باسیاستهای فرا طبقاتی همه باهم و بر بالای سر جامعه که توسط نخبگان سیاسی در کریدرهای دیپلوماسی کشورهای غربی تعامل میشود معلول این علتیت است که در اینراستا به عامل غالب و به پرنسپ اعتقادی سیاسی رهبری کومله‌های سرخ سابق تبدیل میگردد.

از این رهگذر است که رهبری «کومله انقلابی. ز» دل در گرو پشتیبانی از قافله سبز بر رهبری سید موسوی و شیخ کروبی، به جمع‌آوری امضاء میبرد. و در اینراستا موضوع سرنوشت ملیتهای تحت ستم در ایران را در لفافه نقل قول به «گفتمان رایج امروز ... همه اقوام در ایران» تنزل داده و از محتوای سیاسی حقوقی تهی مینماید.^۲ رهبری «کومله انقلابی. ز» در تداوم بیانیه دیپلوماتیکش، جنبش مبارزات تاریخی ملت کرد را برای تعیین حق سرنوشت خود، به «حق اداره خودشان در سطوح اداره کشور.. بر اساس شایسته سالاری...» دانسته و بعنوان «نیرومندترین عامل حفظ وحدت و همبستگی ایران» تأکید میگذارد. و از این رهگذر ارسال پیام تسلیت ایشان در سوگ آیتالله منتظری مرجع تقلید و بنیانگذار تئوریک ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران، حاکی از تغییر ریل اندیشه رهبری کومله با مقصدی جدا و چشم‌اندازی غریب از استراتژی تاریخی کومله می‌باشد. که این خود تعقیب و تکرار چرخه سیاست باطلی است که رئیس جمهور سید محمدخاتمی در عصر طلائی اصلاح طلبی‌اش نماد آن بود. از این منظر گویا چراغ سبز رویای قدرت برای رهبری «کومله انقلابی. ز» سبزرتر از واقعیات تاریخی است. لیکن این منطق تاریخ است تاریخ را به فراموشی سپردن بدون شک تکرار شکست، حاصل آنست. جنبش سبز بر رهبری سید میرحسین و شیخ کروبی این پرتاب شده‌گان از چرخه اقتدار حاکمیت، حرکتی است اعتراضی که در تقابل با تمامت طلبی جناح خودی بمخالفت برخاسته‌اند. بدینسان اعتراض این مصلحان نظام، نه در راستای تغییر در ساختار آن

و ایجاد حکومتی مردم سالار، بلکه اعتراض به سبک سیاست‌گذارهای رژیم و سازگار دادن حکومت دینی ولایتی با حقوق و آزادیهای مردم در چارچوب ارگانهای آخته و بیمصرف همچون < شورای نگهبان - مصلحت نظام - مجلس خبرگان و... > و تغییر رنگ سیمای رژیم به حکومت مردم‌سالار سبز دینی است. این اعتراضات و کشمکشهای درون نظام ولایت، امر تازه‌ای نیست و اساساً جدال بر سر کسب امتیازات ریاست، مقامهای پستی و سهمین شدن بیشتر در قدرت که توسط بخشی از هرم ولایت دینی انحصاری شده‌است. بنابراین مطالبات درخواستی اصلاحی این شیوخ نه در راستای تلاش برای رسیدن به آزادیهای سیاسی و مبارزه با نقض آشکار حقوق بشر در جامعه و همصدائی با مردم در مبارزه برای حذف قدرت مطلق در هر لباسی، چه از نوع شاه و چه از نوع ولی فقیه‌ی آن بلکه اعتراضی است اصلاحی در درون نظام و در راستای جلوگیری از تزلزل پایه‌های نظام میباشد.

جنبش‌های اجتماعی آزادیخواهی و دمکراتیک مردم ایران جنبش دیرپائی است که ریشه در تاریخ استبداد و استثمار و بیحقوقی سی‌ویک سال حاکمیت سیاه نظام اسلامی ایران دارد. جنبش زنان بلحظ زمانی بسیار پیشتر از جنبش سبز و باسوابق مبارزاتی درخشان و کمپینهای متعدد و متنوع خود علیه نص صریح قانون اساسی ولایت فقیه‌ی، کلّ نظام اسلامی را در مقابل خود داشته و بزیر سؤال برده‌است. جنبشهای مبارزاتی کارگری و جامعه فرهنگی معلمان، مبارزهای است لاینقطع در تقابل با کلّ رژیم که به مسأله مرگ و زندگی برای کارگران و معلمان و سایر خدمت‌گذاران و زحمتکشان جامعه، به یک بیماری حاد علیه کلّ نظام تبدیل شده‌است. آغاز جنبشهای آزادیخواهی و مبارزات دمکراتیک ملیتهای تحت ستم از جمله جنبش کردستان در ایران بقدمت طول تاریخ ستم و بیحقوقی از جنبش سبز فاصله دارد و یقیناً احقاق حقوق آنان بمثابه دارا بودن حق تعیین سرنوشت بدست خود و با اراده خویش در تقابل است با موجودیت کلّ نظام اسلامی و سیاستهای مماشات جویانه اصلاح‌طلبان نظام در داخل و خارج از ایران می‌باشد.

جنبش همگانی و چشم‌انداز آن - عروج جنبش همگانی اخیر پارادوکسی است که موجبات پس نشستن و کنار زدن جنبشهای متشکل و مشارکتی دهه‌ی گذشته گردیده که در آن جنبشهای مدنی (زنان، کارگران، معلمان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران، دانشجویان ..) و سندیکائی که خود زمینه‌ساز شرایط عینی و ذهنی این جنبش بودند ناگزیر و ناخواسته جذب جنبش انبوه شده‌اند و در واقع جنبشهای متشکل و مشارکتی مدنی سالهای گذشته محکوم پدیداری میشوند که خود در ایجاد آن نقشی اساسی و تعیین کننده داشته‌اند. جنبش سبز که بر زمینه پیشینه مبارزاتی و انباشت نارضایتی‌های مردم ناشی از سی سال حاکمیت نظام استبداد اسلامی برخاسته، جنبشی است فرا طبقاتی همگانی و همه رنگ، بدین معنا نه مبارزه طبقه یا طبقاتی در تقابل با طبقه یا طبقات دیگر. هرچند این تصدیق به این معنا نیست که اختلافات طبقاتی و خواست‌های آن با رنگ طبقاتی در جنبش همگانی بکلی رنگ می‌بازد بلکه طبقات مختلف با مطالبات خاص خود تحت هژمونی خواست و هدف مشترک و عمومی قرار گرفته و جذب جنبش میشوند و در نتیجه گفتمان ایدئولوژیکی «یک» گرائی و «همه باهم» هژمونی می‌یابد.

از اینرو جنبش همگانی بنا به سرشت تمامت‌خواهانه‌ای که همه چیز را در خود ادغام میکند، جنبشهای متشکل و متمایز سیاسی اجتماعی و مدنی را پس نشانده و کم و بیش آنان را از میدان مبارزه با نام و هویت و خواستهای مستقل خود خارج می‌سازد. از اینرو در جنبش تمام مردمی، به نام «اتحاد» و «همه باهم» و پروژه‌های سیاسی و اجتماعی متفاوت و متضاد، امکان بروز و چالش باهم را پیدا نمیکنند، واقعیت تضادها و اختلافات انکار شده و تا زمان موعود که شاید هرگز فرا نرسد مسکوت بماند. که در چنین شرایطی گروههای سیاسی اجتماعی، در همزیستی تعارضی با همدیگر قرار نگرفته و بنابراین روند دمکراسی پلورالیستی و تنازعی مورد آزمون قرار نگرفته و رهبریتها در چالش با یکدیگر بوجود نمی‌آیند. در چنین احوالی است که عناصر پیشوایان پوپولیست، فرهمند، عوام‌فریب و قدرت‌مدار سود میجویند و در رأس هرم قدرت سیاسی قرار گرفته و فرهنگ قدرتمداری و قدرت‌پذیری در جامعه پیوسته باز سازی میشود. بدینسان در جنبش همگانی با سعی در یکدست کردن خواستها و همگون کردن اختلافات و تبلیغ اندیشه واحد، امر دمکراسی و اندیشه انتقادی پسرانده میشود که ما نمود آنرا بوضوح در خارج از ایران در میان کمیته‌های پشتیبانی از «جنبش سبز»، گروهها و احزاب مهاجر ملاحظه مینمائیم.

از این منظر برای فرا روی از وضعیت جنبش همگانی تنها از طریق مشارکت و مداخله مستقیم خوداقتشار و طبقات مردم در تنوع و چندگانگی‌شان میسر است. از طریق بازسازی، توسعه و فعال کردن جنبشهای متشکل مدنی اجتماعی و سیاسی همچون کمیته و انجمنهای صنفی سیاسی دانشجویی، زنان، کارگران، معلمان و کارمندان و فعال شدن جنبش ملیتهای تحت ستم در تقابل با استبداد حاکمیت مذهبی و در جهت استیفای حق تعیین سرنوشت برای خویش.

از این رهگذر وظایف فعالان و کنشگران سیاسی- اجتماعی در داخل و خارج از ایران قابل اهمیت بوده و کمک و مشارکت مستقیم آنان در برآمدن مجدد چنین جنبشهایی ضروری است. که در اینراستاجریانهای چپ و سوسیالیست آزادیخواه غیر سنتی ضمن عبور از سوگ «سوسیالیزم روسی» که هنوز به پایان نرسیده، نباید به راه کار عملی بلاواسطه «جنبش سبز» تبدیل شوند بلکه با در پیش گرفتن پروژه سیاسی- اجتماعی مستقل خود جمهوری آزاد، دمکراتیک و لائیک با اتحاد داوطلبانه ملیتهای موجود در جغرافیای سیاسی ایران را مطرح نمایند. طرحی که در آن میتواند به نیازهای تاریخی و اساسی جامعه ایران در عصر کنونی پاسخگو باشد. از این رهگذر فرا روی از رژیم جمهوری اسلامی برای طبقه کارگر ایران نیز نه تحقق سوسیالیزم بلکه رسیدن به نزدیکترین هدفها را در بر داشته و با توسل به چنین طرحی روندهای سیاسی مختلف، از چپهای سوسیالیست غیر توتالیتر تا جریانهای دمکرات و نو اندیش عقیدتی که طرفدار جدائی دین و دولت‌اند با حفظ ویژگیهای و اختلافات خود در همسویی و چالش با یکدیگر قرار گیرند. همسوئی و چالش نه تنها صرفاً نفی‌کننده و با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه در تلاشی تاریخی و آفریننده در راستای آزادی، دمکراسی و جماهیر لائیک شورائی در ایران باشد.

بدینسان برای عبور از وضعیت استبداد دینی موجود و برای گذار از این همه توحش و بربریت نظام حاکم بر ایران، به اتحاد و ائتلاف همه نیروهای مخالف نیاز است و در این راستا نیروهای چپ سوسیالیست با حفظ استقلال و با ارائه تحلیل و بررسی و برنامه خود چگونگی گام بعدی جنبش را نشان دهند.

20 10,04,09

- ۱- طاهر برهون «له پیناو سازدانی «بیسک» دا» بزوتنهوی سهوزی کوردستانی».
- ۲- نامه کاک عبدالله مهندی (کردها و جنبش سبز).